خبر کوتاه

گروه نوازی سه تار و ارکستر زهی

شرق: گروه ستار نوازی «همساز» به سرپرستی مسعود شعاری به همراه ارکستر زهی به رهبری کیوان میرهادی در روزهای ۶ و ۷ آذرماه آثاری را از مسعود شعاری با تنظیم برای ارکستر زهی کیوان میرهادی در تالار وحدت اجرا خواهند کرد. مسعود شعاری ضمن بیان مطلب فوق افزود: «در این کنسرت ۲ قطعه با ارکستر زهی اجرا می شود، یکی قطعه «سیر» که در آن تکنوازی سه تار به همراهی «طابلا» با پشتوانه صدایی ارکستر زهی و سپس گروه سه‌تار همساز و ارکستر زهی به همراه آواز که توسط گروه کر چهار نفری اجرا می شود، قطعه‌ای را در دستگاه نوا اجرا خواهند کرد که البته ساختار آهنگسازی این کار در موسیقی سنتی دستگاهی ایران نیست.» وی ادامه داد: «بخش دیگر این کنسرت تکنوازی سه‌تار خواهد بود که آثاری از هرمزی، فروتن و صبا اجرا خواهد شد و پس از آن قطعه «طوفان ایشن» که برای ۳ تار و یک عود تنظیم شده است را اجرا خواهیم کرد.»

فیل کالینز ناشنوا می شود

فیل کالینز خواننده مشهور انگلیسی اعلام کرد که شنوایی گوش چپش به پایین‌ترین حد ممکن رسیده است. درامر سابق گروه جنسیس ضمن اعلام این مطلب افزود: از این به بعد باید بیشتر به تهیه کنندگانش اعتماد کند. کالینز مدعی است سه سالی می شود که گوش چپش دچار مشکل شده و شصت درصد شنوایی اش را از دست داده است. «وقتی کار می کنم ناگهان گوش چپم به کلی از کار می افتد و بعد کم کم بهتر می شود ولی حتی نیمی از شنوایی گوش راستم را به دست نمی آورد و این برای یک موسیقیدان فاجعه‌ای بزرگ است.»

به گیتاریست شلیک کنید

بروس کالیک گیتاریست سابق گروه کیس صبح گاه روز شانزدهم اکتبر مورد اصابت دو گلوله قرار گرفت اما به شکل معجزه آسایی جان سالم به در برد. ساعت یک و بیست دقیقه بامداد وقتی کالیک از یک کلوب شبانه واقع در غرب هالیوود خارج می شد از ناحیه پا و سر مورد اصابت گلوله یک جوان بیست و یک ساله قرار گرفت. کالیک پنجاه ساله هدف اصلی این سوء قصد نبود و فقط یک بدشانسی باعث این اتفاق شد. مرد جوان پس از یک نزاع با مدیریت کلوب شبانه در جلوی در ورودی این کلوب بی هدف اقدام به شلیک هفت گلوله کرد که دوتا از آنها به گیتاریست پیر اصابت کرد. خود کالیک در مورد این ماجرا می گوید «خیلی خوشحال و متشکرم که با کمک مردم به بیمارستان منتقل شدم و گروه پزشکان نیز طی یک سلسله عملیات فوری پزشکی جانم را نجات دادند.»

متالیکا و کارتون

- کمپانی والت دیسنی با جیمز هتفیلد خواننده و لارس اولریخ درامر گروه متالیکا به توافق رسید تا در انیمیشن جدید این کمپانی به جای دو تن از شخصیت های اصلی حرف بزنند. این انیمیشن که «دیو بربر» نام دارد و اوایل سال ۲۰۰۴ میلادی اکران خواهد شد، قرار است هتفیلد و اولریخ به جای دو اژدهای نوجوان در این انیمیشن صحبت کنند. این توافق باعث شد تا گروه متالیکا کلیه برنامه های چند ماه آتی خود از جمله تور جهانی متالیکا را تا اطلاع ثانوی لغو کند.

بونو وارد فعالیت‌های سیاسی می شود

بونو خواننده و سرپرست گروه راک ایرلندی یوتو در یک سخنرانی که جمعه شب انجام داد از برنامه های حزب لیبرال کانادا اعلام حمایت کرد. بونو که سخنرانی‌اش را با مسخره بازی و جوک گفتن آغاز کرده بود از پل مارتین رهبر جدید حزب لیبرال و کاندیدای نخست‌وزیری کانادا حمایت کرد و افزود: «کانادا از معدود کشورهایی است ایده‌آلیسم هنوز در آن زنده است. معتقدم دنیا باید به کانادا نقش بیشتری در رسیدن به اهداف راهبردی جهان بدهد.» در این سخنرانی بونو از مارتین خواست تا در صورت انتخاب شدن کمک های بیشتری به کشورهای فقیر آفریقایی بکند و در جنبش جهانی مبارزه با ایدز نقش فعال‌تری را ایفا کند.

آلبوم انفرادی خواننده گروه موتورهد

ایان کیلمیستر معروف به لمی از اعضای پر سابقه گروه متال موتورهد هم اکنون در شهر برلین مشغول ضبط اولین آلبوم انفرادی خود است. جیم فوکس گیتاریست گروه راک آلمانی اسکو سیسکین که به همراه لمی در ضبط این آلبوم حضور دارد هفته گذشته در مصاحبه‌ای ضمن اعلام این خبر افزود که این آلبوم اواخر سال ۲۰۰۴ یا اوایل ۲۰۰۵ آماده عرضه به بازار خواهد بود. فوکس درباره نحوه آغاز همکاری گروه متبوعش با لمی گفت «یک شب دیر وقت زنگ در خانه‌ام به صدا در آمد. وقتی در را باز کردم لمی را با یک بغل نوار و سی دی جلوی در دیدم که غرغرکنان می گفت شما این جا چقدر زود می خوابید!» گفتنی است هنوز نامی برای این آلبوم انتخاب نشده است.

ادامه گفت‌وگو با پرویز مشکاتیان

بسترم، صدف خالی یک تنهایی است

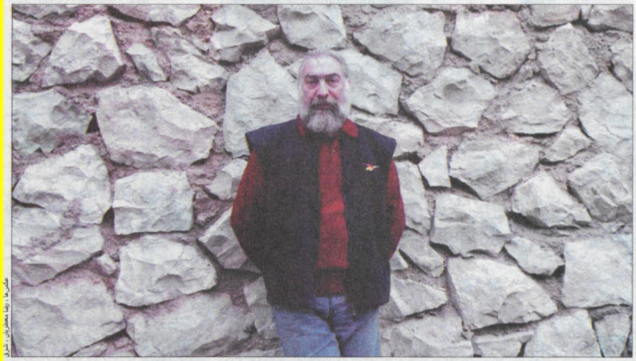

عکس‌ها: رضا معطریان، شرق

■ شاید من نتوانستم سئوالم را خوب مطرح کنم. من سئوالم این است چرا وقتی ما به سراغ هر هنرمندی می رویم به نوعی سیاست را در کارش دخیل می داند؟

آقای مختاباد! گفتم که، هنرمند با سیاس فرق می کند. من در مورد تربیت پسرم سیاستمدم. باید باشم آن موقع پدر نیستم، هر زمانی که نازش کنم و بغلش کنم پدر هستم. ولی یک زمانی می گویم پدرم این به صلاح تو نیست، یا باید این کار را بکنی، یا این چنین باید باشد. آن موقع سیاست پدرانه است. هر کسی این را دارد چون بدون آن نمی شود. این را بدجا انداختند که هنرمند باید از سیاست جدا باشد. کی گفته است؟ جای دوری نرویم. استاد شهریار که همه قبولش دارید. یک مثنوی دارد درباره کمال الملک. البته می دانید که کمال الملک تبعید بود. علت تبعید را همان طوری که می دانید این بود که گفته بود خسته شده است از بس کله شاه را کشیده است می خواهد کمی هم از طبیعت نقاشی بکشد. به او می گویند که تو تبعید هستی فقط جایش را خودت می توانی انتخاب کنی او هم می رود گویا حسین آباد نیشابور. استاد شهریار و دکتر قاسم غنی می روند دیدنش. بعد می نشینند آنجا و تابلوهایش را می بینند. من از یک سوم آخر آن مثنوی را برایتان می خوانم.

آنکه با این بلند اخترمرد / دعوی همسری تواند کرد/ میکل آنژ است کان بزرگ استاد/ در جهان داد ذوق و صفت داد/ لیکن در کارگاه سنجش باز/ بود استاد راد ما ممتاز/ زانکه او آنچه را که بود فزود/ وین فزون آفرید آنچه نبود / اوره از خار و خاره روییده/ وین فزون آفرید آنچه نبود/ وین از بیراهه جاده کوبیده / بود او را زمان هنرپرور / وین زمانش بلای اهل هنر / او ز ملت به مزد جان می خواست / وین ز دولت به جان امان می خواست / میکل آنژ ار به جای او بودی/ جان به کس هنر نفرسودی.

ببینید معمولاً ما ایرانی ها همه چیز را از نیمه پایان شروع می کنیم. ولی چرا واژه «پایان» آخر راه یک هنرمند قرار می گیرد اصلاً برایمان مهم نیست.

■ شما دلیلش را چه می دانید؟

همان شرایط اجتماعی که گفتم

■ بله. به هر حال خیلی از شرایط لازم و ملزوم یکدیگر هستند ولی همان غزل «جان جهان دوش کجا بوده‌ای» سعدی که فرمودید و فضای خلق اثر را هم توضیح دادید. آیا در این فضا و موقعیت نمی توانید از اشعار غزلسراهای امروز و معاصر استفاده کنید؟

ببین، عزیز من هیچ وقت قالب نمایانگر حرکت نیست. شما حتماً «کتیبه» اخوان را خوانده‌اید. فلسفه تخته سنگ اخوان چیست؟

■ «کسی راز مرا داند که از این سو به آنسویم بگرداند...»

بله بعد می گویند که همت کنیم و این تخته سنگ را بچرخانیم تا ببینیم آن طرف آن چیست. بعد که سنگ را می گردانند می بینند آن طرف هم همین نوشته شده است.

اخوان در آزادترین گره و رشته کلامی، کتیبه را ساخته است. جوابش را دوست عزیزم و همسایه و فامیل ما دکتر اسماعیل خویی در قالب یک رباعی داده است:

سنگی است دورو که هر دو می دانیمش / جز هیچ به هیچ رو نمی خوانیمش

شاید که خطا ز دیده ماست بیا/ یک بار دگر نیز بچرخانیمش

صحبت در اینجا فلسفی است. اخوان در شرایطی زیسته که می گوید دو روی سکه یکی است. ولی اسماعیل که در لندن است و فلسفه درس می دهد (و در اینجا جایش خالی است و کاش اینجا بود و بچه‌ها از او فیض می بردند) می گوید ارزش تو به این است که این را بچرخانی ولو اینکه بدانی بعدش چیست. آیا شما اینجا فکر می کنید که قالب چیست؟ حالا بلافاصله بعد از این یک چیز دیگر را هم بخوانیم:

کهنه دیروز گر زیبا بود / تازه هم امروز و هم فردا بود
تازه امروز گر بی معنی است / کهنه است وآنی است و فانی است
ماه اگر داس است حافظ گفته است / گر تو گویی داس تو خواهد شکست
چیز دیگر را به مه مانند کن / یا به داست چیز دیگر بند کن
گر تو را جز خرمگس در سبک نیست / خرمگس مان غم مخور گر کبک نیست
خرمگس گر بهر خود فکری کند/ گاه باشد وزوز بکری کند

در تمام جریان هنر جهان آن وزوز بکر است که اهمیت دارد ولو خرمگس باشد.

■ ولی از تاثیرگذاری زبان و موسیقی روی یکدیگر نمی توان غافل شد. یعنی اگر از فضاهای انتزاعی شعر امروز در موسیقی استفاده بشود این می تواند موثر باشد...

عزیز من. در هنر یک سوژه است و یک بیان سوژه. که این دو تا همان طوری که شما می گویید، لازم و ملزوم هم هستند. ولی ما چیز دیگری می گوییم.

■ از صحبت های شما این گونه برداشت می کنم که شعر خیلی تاثیر در کار شما دارد پس آن پیش درآمدها و آن کارهای بدون آهنگ شما چگونه اتفاق می افتد؟

من داشتم همین را توضیح می دادم. یک وقت است که من یک دردی دارم که در یک نفر پیدا می کنم و آهنگ را می سازم. یک وقت دیگر است که من آبستن یک مسائلی هستم که نمی دانم چیست دیگر آنجا دنبال شعر خاصی نیستم. می نشینم و می نویسم و بی کلام می شود.

■ بگذارید یک مقداری فضارا لطیف تر کنیم. آن زمانی که پیش درآمد بیداد را می ساختید شعر «یاری اندرکس نمی بینیم یاران را چه شد» در پیش زمینه ذهنی شما بود یا بعداً روی آواز سوار شد؟

نه، من با شجریان خیلی نزدیک بودم و دوست داشتم ایشان را، همان طوری که الان هم دوست دارم و خواهم داشت. به عنوان آنکه در کارش یگانه است و پهلوان بلامنازع آواز ایران است.

مقدمه بیداد را ما شب تا صبح با هم می نشستیم و گوش می دادیم. می نشستیم گپ می زدیم و ایشان هم دیوان حافظ را ورق می زد و زمزمه‌ای می کرد که چه شعری به آن فضا می خورد تا آن را پیدا کرد. من سه تار در دستم بود و کوک کرده بودم و بیداد را می زدم و ایشان آواز را خواند و فردایش رفتیم برای ضبط. فی البداهه. یعنی یک بار هم با هم تمرین نکردیم.

■ شما چون از شجریان دو سه بار صحبت کردید، می خواستم بپرسم اگر فضایی به وجود بیاید که بتوانید دوباره همکاری بکنید، آیا این کار را می کنید؟

نه.

■ چرا؟

دیگر در ایکس و ایگرگ، اخلاقی و عاطفی انسان ها نمی شود دستکاری کرد.

«دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم، پریدیم»

صادقانه و با صراحت به شما گفتم نه.

■ ولی این مسئله و اعتقاد در جامعه وجود دارد که شاخص ترین کارهای شما و همچنین شاخص ترین کارهای استاد شجریان محصول همکاری بین شماست...

ایشان هنوز هم پدربزرگ بچه های من است. همیشه به ایشان احترام می گذارم. ولی کار دل یک چیز دیگر است.

■ استاد؛ بگذارید برگردیم سر بحث شعر که داشتیم صحبت می کردیم. من بیشتر دغدغه و سئوالم این است. در شعر کلاسیک ما کمتر فضای انتزاعی و سوررئال آن طور که در شعر امروزی داریم، وجود دارد. اگر استادان موسیقی از این فضاها در کارشان استفاده کنند آیا فکر نمی کنید که این فضاها به موسیقی ما منتقل شود و یک فضا و موقعیت جدید خلق شود که موسیقی ما از این حالت که به نظر خیلی ها تکراری می آید، بیرون بیایید؟

دقیقاً. نه فقط فضای رئال، خیلی فضاهای دیگر است که موسیقی ما هنوز جوابش را نداده است ولی این دلیل براین نیست که موسیقی ما پتانسیل این را ندارد.

همین طور که فرض کنید استاد حنانه در کتابش گفته بود که مثلاً مقدمه بیداد خیلی فضا دارد. تازه من با ارکستر سمفونیک نتوانستم آن را خوب دربیاورم. البته ایشان در مورد کار من بزرگواری کردند ولی صحبت موسیقی ایرانی است. «در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن/ شرط اول قدم آن است که مجنون باشی» شما مجنون باشید، لیلی جواب می دهد.

■ چند وقت پیش با آقای ناظری صحبت می کردیم و ایشان صحبت هایی کرده بودند درباره تلفیق موسیقی و شعر نو. بعداً هم که خدمت آقای شجریان بودیم، آنجا هم بحث مبسوطی شد و ایشان طرح کردند که یکسری یافته های جدیدی در این مورد پیدا کرده اند، در تلفیق شعر نو و آواز. ایشان می گفتند که شعر نو در آواز ایرانی باید دکلمه شود با یک خط کمرنگ از ملودی و غیر از این نمی توان آن منظور را رساند و الا یا شعر گم می شود یا موسیقی. شما هم از کسانی هستید که در زمینه تلفیق شعر نو با موسیقی کار کرده‌اید. می خواستم نظر شما را در این رابطه بدانم.

بعد از کنسرت قاصدک در لندن، بی بی سی آمد برای مصاحبه و شجریان همین نظر را داشت که من خیلی مکدر شدم. قاصدک نمونه خوبی است. نه این که چون من کار کردم، بلکه چون استاد هم خوانده و کاربری آن در جهان هم چندان کم نبود. یک وقت است که از بی دانشی صحبت می کنیم. یک وقت است از اطلاع، یک وقت است از اشتباه و یک وقت است از قلدری. همه اینها با هم فرق دارد. من، اگر این حرف احتمالاً درمورد کارهایی که روی اشعار سهراب سپهری شده است، گفته می شد، می گفتم بله. می شد بهتر کار کرد. ولی در مورد فرض کنید «شب» نیما یا «قاصدک» یا کارهای نو دیگری که شده است، یک ذره با تامل بیشتری باید صحبت کرد. اتفاقاً اگر ما شعر نو را آزاد می پنداریم، آن طوری که نیما گفت، فارغ از همه چیز، آزادتر و راحت‌تر می شود رویش حرکت کرد. شما به عنوان یک آهنگساز گرفتار افاعیل نیستید. بنابراین آزادتر می توانید کار کنید. پس اشکال در کجاست؟ حتماً از آهنگساز است. مثلاً سایه می گوید: «بسترم، صدف خالی یک تنهایی است / و تو چون مروارید / گردن‌آویز کسان دیگری» خوب سایه کار خودش را کرده است. حالا شما این را می خواهید به نغمه بکشید. اینکه آزادتر است از اینکه «الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناولها» این شعر شما را در قالب اوزان خودش قرار می دهد.

> **من باید بدانم که بعد از این همه سال آیا اجازه دارم برای این مردم که اینقدر عاشقشان هستم ساز بزنم یا نه**

■ ولی این به شما زمینه و خط ملودی می دهد...

«بسترم، صدف خالی یک تنهایی است» به شما زمینه نمی دهد؟ این به شما تصویر می دهد.

■ پس چرا مثلاً روی همین شعر کار نکردید؟

عزیزم، من نگفتم کار نکردم. من گفتم له له نمی زنم که کارهای من منتشر شود.

■ شما کارهای زیادی کرده اید و الان که می فرمائید برای منتشر کردن کارهایتان عجله ای ندارید لابد نیازی به این قضیه ندارید اما اگر این کارها انتشار پیدا کند حتماً برای جامعه موسیقی مفید خواهد بود و جوانان حتماً از این قضیه استفاده می کنند. یک بار دیگر نمی خواهید بچرخانیدش؟

چرا.

■ پس بچرخانید دیگر.

حتماً این کار را می کنم.

■ کی؟

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید / دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

■ روی شعرهای خودتان نمی خواهید کار کنید؟

نه. آنها که شعر نیستند (می خندد) مثل این که زمزمه هایی هم به یاد اخوان ثالث کرده‌ام و کسی بگوید که بخوانم، آنها که خواندنی نیست.

■ شما از جمله چهره هایی هستید که دو سه گروه را شکل دادید که گروه های مطرحی بودند و از دل این گروه‌ها هم گروه‌هایی به اصطلاح گردن کلفتی بیرون آمدند. البته نمی خواهم روی کارشان قضاوت کنم ولی به هرحال الان به صورت جدی مشغول فعالیت هستند. من فکر می کنم یک بخشی از کار نکردن شما مربوط به این است که دیگر به علت گذر عمر، حوصله و شکیب سروکله زدن برای تشکیل گروه را ندارید. این که بیایید بچه‌ها را جمع کنید و تمرین کنید و... آیا می توانیم بگوییم که پرویز مشکاتیان آن حوصله سابق را ندارد؟

اگر من بگویم که ندارد خوب طبیعتاً این دروغ است و من اهل دروغ نیستم و این را همه بچه‌های ژورنالیست تایید کرده‌اند. اگر کم‌حوصلگی است به اقتضای سن است و نه چیز دیگر و اول صحبت‌هایم هم گفتم که یک مقدار فضا نامحرم است. خسته شدم بعد این که من چقدر بلند شوم بروم «میبد» بعد بریزند و من ندانم آیا کنسرت هست یا نیست؟ من تا صبح راه بروم و ندانم فردا شب کنسرت اجرا می کنم یا نمی کنم.

■ کی بود این کنسرت؟

فکر می کنم سال هشتاد. بالاخره من باید بدانم که بعد از این همه سال آیا اجازه دارم که برای این مردم که اینقدر عاشقشان هستم، ساز بزنم یا نه؟ به هرحال هر کاری در زمان خودش باید مطرح شود اگر شما از بیداد صحبت می کنید مگر بیداد کار فوق العاده‌ای است؟ من جان عشاق را هم دارم که آن را بیشتر دوست دارم ولی بیداد در زمان خودش درآمد و معنا پیدا کرد. به نظر شما مگر «مرا ببوس» خیلی قوی است؟ یک شب آقای «گل نراقی» به من گفت که من به صراحت و شناخت تو مومن هستم. نظرت راجع به من چیست؟ گفتم من از دو جنبه تو را تحسین می کنم. یکی این که می دانی خواننده نیستی. دوم اینکه می دانی بعد از اینکه مرا ببوس را خواندی دیگر نباید بخوانی. چون یک اتفاق بود. سیاسی ها در زندان گوش می کردند. عشاق به معشوقشان می دادند. سفر می رفتند آن را گوش می کردند. در زمان خودش درآمد و گل کرد والا نه از لحاظ موسیقی چیزی است و نه از لحاظ خوانندگی و نه شعری قوی دارد.

■ آیا همچنان فضا را نامحرم می دانید؟

الان نامحرم‌تر می دانم.

■ چند کار الان انجام دادید و در خانه نگه داشته‌اید؟

من فکر می کنم که انشاءالله اگر نفسی باقی مانده باشد و خداوند مددی داشته باشد، با کارهای من بشود فال حافظ گرفت. چون واقعاً حافظ را دوست دارم.

■ یعنی اینقدر تعدادشان زیاد است؟

فکر نکنم از حافظ غزلی مانده باشد که کار نکرده باشم.

■ استاد به عنوان آخرین سئوال، چندی پیش جشنواره سنتورنوازان برگزار شد. آیا شما از قبل در جریان بودید؟

بله. برایم دعوت‌نامه فرستادند.

■ چرا شرکت نکردید؟

اولاً تاکنون در هیچ زمان و هیچ مکان دعوت دولتی نپذیرفته‌ام، ثانیاً پیش از اینکه هدف از برگزاری جشنواره جهانی سنتور و چگونگی برگزاری آن برایم روشن شود عکس مرا در روزنامه ایران از طرف جشنواره چاپ کردند و موافقت حضورم را اعلام. بعد از آن با خود گفتم: «این نیز نهم بر سر آنهای دگر» و یکسره کنار کشیدم.

نگاه منتقد

ماجرای اخیر ارکستر سمفونیک تهران

فاجعه رخ می دهد

حمیدرضا عاطفی

۱. «مدیریت هنری» متاسفانه در ایران هنوز مقوله ناشناخته‌ای است. این نقیصه در روند تکاملی جامعه از نظر ساز و کارهای ارتباطی و گسترده‌شدن ابعاد مختلف زندگی شهری آشکارتر و عریان‌تر شده و در سالیان اخیر تبعات و عوارض منفی آن تاثیرات فراوانی بر جریانات هنری به‌ویژه فعالیت‌های موسیقایی بر جای گذاشته است.

این معضل و «کمبود» علی الخصوص در دایره مدیریت دولتی بیشتر قابل تامل و توجه است.

در یک بررسی اجمالی و به اصطلاح با یک حساب سرانگشتی می توان به این جمله ـ با کمال حیرت ـ بسنده کرد که: بودجه‌های هنگفت و هزینه‌های کلان صرف می شود اما فقط برای «هیچ»! و تازه ایکاش حاصل این همه ماجرا و خرج و مخارج صورت گرفته، لااقل رضایت نوازندگان و اعضای ارکسترهای دولتی را به لحاظ مادی و رفاهی دربر می داشت اما دریغ که آنها نیز از این نظر در مضیقه‌اند...

۲. ارکستر سمفونیک تهران به عنوان قدیمی‌ترین ارکستر بزرگ و رسمی ایران با قدمتی هفتاد ساله مسیر پرفراز و نشیبی داشته که شرح مفصل آن در کتب مختلف آمده است و در اینجا موضوع بحث ما نیست، اما نکته حائز اهمیت این است که ارکستر سمفونیک تهران خواسته یا ناخواسته به عنوان سمبل و نماد توانایی ها و قابلیت‌های فنی و اجرایی نوازندگان ایرانی در سطح بین الملل مطرح بوده و هست. اگرچه ساختار این ارکستر به گونه‌ای است که نمی تواند به عنوان نماینده «موسیقی ایرانی» در مجامع بین المللی حضور داشته باشد اما از بعد فیزیکی و تکنیکی، متعالی‌ترین بستر ارایه و نمایش این قابلیت‌ها است. این نکته دقیقاً همان محور فراز و فرودی است که به آن اشاره شد. هرگاه مدیریت و به‌ویژه رهبری این ارکستر با علم توام با عشق حضور داشته ارکستر در اوج بوده و لحظات تابناکی برای آن رقم خورده است و...

۳. حدود ۲ سال است که با کناره گیری «فریدون ناصری»، ارکستر سمفونیک تهران فاقد «رهبر» است. در این مدت رهبران مختلفی به طور موقت و میهمان هدایت آن را بر عهده گرفته‌اند اما در نهایت هنوز به طور رسمی و علنی رهبر مشخصی برای این ارکستر معرفی نشده است!

در فصل گذشته، «ایرج صهبایی» به عنوان رهبر ارکستر، کنسرت‌هایی برگزار کرده است اما هیچگاه به طور تمام عیار و با اختیاراتی که یک رهبر ارکستر دارد ظاهر نشده وفعالیت نداشته است. البته پر واضح است که این موضوع به علت ناتوانی و یا آشنا نبودن ایشان که از چهره‌های بین المللی رهبری ارکستر محسوب می شود ـ با مسئولیت‌های رهبری ارکستر رخ نداده است. موضوع به همان نقیصه‌ای بر می گردد که به آن اشاره شد.

۴. شک نیست که «رهبر ارکستر» به عنوان «سر» و راس یک تشکیلات عمل می کند. در کشورهای پیشرفته و در آنجاهایی که «مدیریت» و «برنامه» به عنوان عوامل اصلی و اساسی پیشرفت و موفقیت شناخته شده است «رهبر» ارکستر بالاترین مقام و رفیع‌ترین جایگاه هنری و راهبری ارکستر را دراختیار دارد. به عبارت بهتر هر نوع تصمیم گیری درباره برنامه‌های ارکستر و آینده آن با نظر نهایی «رهبر» مصوب می شود و طبیعی است که رهبر ارکستر نیز رابط تنگاتنگی با تک تک اعضای ارکستر داشته و در جهت منافع آنها هماهنگی‌های لازم به عمل می آید.

۵. یکی از وظایف رهبری ارکستر دفاع از حقوق نوازندگان از جنبه‌های مختلف مادی و معنوی است. انسجام رفتاری، وحدت رویه و همگرایی مثبت ارکستر تنها در گرو وجود و حضور رهبر ارکستر متجلی می شود و هنگامی که ارکستر فاقد «سر» شد تشتت آرا، بی‌انگیزگی، اختلافات مخرب و در نهایت افت کیفی و نزول، کمترین ضربه‌هایی است که به بدنه ارکستر وارد می شود و طبیعتاً این شرایط بهترین فرصت را برای افرادی پیش می آورد که ارکستر سمفونیک را به مثابه ابزاری برای رسیدن به مقاصد و اهداف محقر خویش می پندارند و در این مسیر حاضرند تا حیثیت یکی از مهمترین شاخص‌های فرهنگ و هنر مملکت را به بازی گیرند.

۶. در خبرها آمده بود که «ارکستر سمفونیک تهران» قرار است با «اتوبوس»! در آستانه فصل زمستان به اروپا سفر کند و در چند کشور به اجرای برنامه بپردازد. عجیب بودن این تصمیم و این خبر نیازی به توضیح ندارد. اما در این زمینه مواضع و عملکرد افراد و اشخاص مرتبط با موضوع، پرده شفافی از وضعیت کنونی ارکستر و «مدیریت فرهنگی» کشور را ـ که موضوع بحث ما بود ـ به نمایش می گذارد.

مخالفت گروهی از اعضای قدیمی‌تر ارکستر سمفونیک با این سفر و امتناع آنها از همراه شدن با ارکستر، مخالفت و ابراز نگرانی ایرج صهبایی (رهبر فعلی ارکستر)، تکذیب فریدون ناصری (مدیر فعلی و رهبر سابق ارکستر) استهزا برخی موسیقیدانان و ابراز مخالفت آنها با این سفر، «سکوت» رئیس مرکز موسیقی در این خصوص، تحقیر و تهدید اعضای ارکستر که اگر هرکس نیاید از اعضای ارکستر رودکی جایگزین خواهد شد وده‌ها نکته دیگر از اضمحلال و از هم پاشیدگی غیر رسمی ارکستری حکایت می کند که هفتاد سال از عمر آن می گذرد و تا به امروز سخت‌ترین شرایط را پشت سر نهاده است.

۷. همه نکات گفته شده که خلاصه‌ای بود از ماجراهای مفصل «مدیریت هنری» سال‌های اخیر در کشور، برای ما هشداری است که «فاجعه»‌ای در راه است. فاجعه‌ای فرهنگی. پس از فروپاشی گروه‌های موسیقی سنتی و نبود حمایت‌های لازم از انسجام وتشکیل گروه‌های هنری، اتفاقات اخیر برای «ارکستر سمفونیک تهران» بسیار نامیمون و نگران کننده است. آیا گوش شنوا و دست توانایی هست که جلوی این فاجعه را بگیرد؟